

تبلیغات هیتلری

ترجمه: پرستو باقرزاد



“HITLER” Advertising

امروزه و در سده بیست و یکم می توان اظهار داشت که تبلیغات قطعاً مهم ترین عامل تعیین کننده کیفیت زندگی ماست. به طوری که تعیین می کند که چه چیزی را بپوشیم، چه چیزی را بخوریم و حتی چه کسی را بر مسند ریاست جمهوری یک حکومت قرار دهیم.

هشتاد و پنج سال پیش در جمهوری آلمان به جرات می توان گفت که این عامل مهم ترین اصلی بود که سرنوشت آلمان را تعیین کرد و در سال ۱۹۳۳ پس از جنگ جهانی اول آدولف هیتلر سر جوخه اتریشی جنگ جهانی اول را به صدراعظمی و سپس ریاست جمهوری آلمان رساند.

آدولف هیتلر که در یکشنبه عید پاک سال ۱۸۸۹ در اتریش متولد شد، فرزند چهارم کلارا و آلویس هیتلر بود. پدر هیتلر کارمند گمرک اتریش بود و برای درس خواندن هیتلر اهمیت زیادی قائل بود. اما با این وجود آدولف هیتلر در ۱۶ سالگی مدرسه را ترک کرد.

در ۱۸ سالگی تمام ارثیه پدری خود را برداشت و برای نام نویسی در مدرسه هنر به وین رفت. به امید این که نقاش مشهوری شود. اما در امتحان ورودی مدرسه هنرهای زیبای وین پذیرفته نشد.

پس از مردود شدن دوباره در امتحان ورودی، به توصیه مشاور مدرسه می خواست شانس خود را برای تحصیل در رشته معماری امتحان کند، اما به دلیل نداشتن گواهی ترک تحصیل از دبیرستان تقاضای او در مدرسه معماری مورد بررسی قرار نگرفت.

آدولف هیتلر جوان که نتوانسته بود به مدرسه راه یابد، به خیل ترک تحصیل کرده های بیکار پیوست.

پس از چند ماهی که پول او تمام شد، گاهی با آبرنگ کارت پستال می کشید و با فروختن آن ها در خیابان ها پول اندکی به دست می آورد.

چندین پوستر تبلیغاتی صابون، سیگار و پودر ضد بو نیز کشیده بود. وقتی نمی توانست کارت پستال هایش را بفروشد بدون غذا و سرپناه می ماند و گاه مجبور می شد در درگاه ها یا نیمکت ها بخوابد و یا در نواخانه پایین شهر وین جائی برای خوابیدن پیدا می کرد.

هیتلر که علاقمند نبود دنبال کار دائمی بگردد، در طول روز با رفتن به موزه ها یا رفتن به کتابخانه عمومی شهر یا با تهیه بلیتی ارزان قیمت که اجازه می داد در عقب سالن تاتر بایستد و اپرای رسمی را تماشا کند، وقت خود را می گذراند. در کتابخانه عمومی شهر وین با عقیده پان ژرمنیسم که در آن شهر رایج بود، آشنا شد.

طبق این نظریه همه ژرمن های اروپا باید در یک امپراتوری بزرگ واحد متحد می شدند.

بنا به نظر پان ژرمنیست ها ژرمن ها که گاه از آن ها به عنوان نژاد آریایی یاد می شود از نظر زیبایی بدنی، هوش و اصالت نژاد برترند و خالص تر از همه مردمان روی زمین می باشند.

پان ژرمنیست ها فرمائروایان آن زمان اتریش را به خاطر این که اجازه می دادند غیر ژرمن ها نظیر ایتالیایی ها، اسلاوها، چک ها، روس ها و لهستانی ها در آن کشور زندگی کنند، مورد انتقاد قرار می دادند.

با این وجود که پان ژرمنیست ها به همه این گروه ها با بدگمانی و نفرت می نگرستند، اما منفورترین گروه از نظر آن ها یهودیان بودند.

یکی از تاریخدانان می نویسد: نفرت از یهودیان به حدی بود که گفته می شد یهودیان مسیح را کشته اند. شیطان را می پرستند و در مراسم خود از خون کودکان مسیحی به قتل رسیده استفاده می کنند.

یهودیان بلاگردان دم دست بودند. مردمی که می شد به خاطر تمام مشکلات دنیا آن ها را مقصر شناخت.

در شهر یهودی ستیزی مانند وین برای جوان آس و پاسی چون هیتلر، یهودیان آماج آسانی برای جبران تلخکامی و سرخوردهگی اش بودند.

او از چنین عقاید یهودی ستیزانه ای برای توجیه تمام گرفتاری های زندگی اش استفاده می کرد و نتیجه گرفت که یهودیان بودند که باعث شدند او در کسب پذیرش به مدرسه هنر ناکام شود. این یهودیان ثروتمند بودند که پول و بانک ها را در اختیار داشتند و کسانی چون او را در کام فقر نگه می داشتند.

این روشنفکران تندروی یهودی بودند که سبب ناآرامی سیاسی در تمام شهرهای اروپا می شدند و هر چه او بیش تر به این توجیه و تحلیل فکر می کرد و هر چه ادبیات پر نفرت ضد یهودی بیش تری را می خواند، همه این ها در نظرش بیش تر باور پذیر می شد.

در اوایل سال ۱۹۱۳ هیتلر از وین پایتخت اتریش به شهر مونیخ در آلمان نقل مکان کرد. یکی بودن نژاد اتریشی ها و آلمانی ها و هم چنین زبان یکسان آن ها این دو کشور را به هم بسیار نزدیک می کند. اما به نظر هیتلر در وین تعداد غیر ژرمن ها بیش از اندازه زیاد شده بود و آن ها داشتند اتریش را به تباهی می کشیدند.

در اوت ۱۹۱۴ پس از ترور فرانست فرد نیاند، ولیعهد اتریش در سفری که به یوگسلاوی (صربستان) داشت به دست یک دانشجوی صربی به نام پرنزیت، جنگ جهانی اول آغاز شد. دولت اتریش پس از این واقعه خواستار اعزام نمایندگانی برای تحقیق شد که با مخالفت صربستان انجامید. اتریش در ۲۸ ژوئیه ۱۹۱۴ به آن کشور اعلان جنگ داد. با شروع جنگ روسیه به نیروهای خود آماده باش داد و در پی آن آلمان به حمایت از اتریش وارد جنگ شد. دولت عثمانی نیز در نوامبر همان سال به کمک آلمان و اتریش وارد جنگ شد.

در حالی که اکثر مردم از فکر جنگ جهانی وحشت زده و اندوهگین بودند، هیتلر خوشحال بود. آن چه او را خوشنود می ساخت این بود که می توانست در ارتش آلمان نام نویسی کند. او سال ها بعد در سال ۱۹۲۵ در کتاب «نبرد من» می نویسد: «برای من این ساعت ها به منزله راهی از رنج و اندوهی بود که طی روزهای جوانی ام بر من سنگینی می کرد. از این که تصدیق کنم شور و هیجان مرا از خود بیخود می کرد شرمنده نیستم.»

به زانو افتادم و از صمیم قلب خداوند را شکرگذاری کردم که این لطف را شامل حالم کرده بود تا در این زمان زندگی کنم.»

هیتلر در زندگی نظامی اش سرباز خوبی بود. او درجه سر جوخگی گرفت و در چهل و هفت نبرد در جبهه غرب به عنوان دوندۀ پیام رسانی خدمت کرد که وظیفه اش رساندن پیام ها به عقب و جلو، بین خطوط جلو و افسران خط عقب

"HITLER" Advertising

جبهه بود. مسافتی را که هیتلر برای رساندن پیام‌ها طی می‌کرد، معمولاً زیر آتش سنگین دشمن بود و دونده پیام‌رسانی که باید از این زمین‌ها عبور می‌کرد، می‌بایست به راستی مرد بسیار شجاعی می‌بود. هیتلر بی‌نهایت شجاع بود و اغلب برای ماموریت‌های بسیار خطرناکی که دیگر دوندگان پیام‌رسان از آن‌ها اجتناب می‌کردند، داوطلب می‌شد. شجاعت وی طی یکی از این ماموریت‌ها باعث شد طی توصیه ستوان یکم هوگو گوتمان یهودی نشان صلیب آهنین را بگیرد که یک مدال شجاعت بسیار با ارزش بود. پس از به قدرت رسیدن هیتلر، تمام شرایطی که به گرفتن این مدال انجامید به طرز نامحسوسی مستور ماند و به صورت راز نهفته‌ای در آمد و علت آن این بود که هیتلر نمی‌خواست کسی بداند که نشان صلیب آهنین خود را مدیون توصیه یک افسر یهودی است.

پس از شکست متحدین در اواخر سال ۱۹۱۸، و فرار ویلهلم دوم امپراتور آلمان به هلند در ۲۸ ژوئن ۱۹۱۹ پیمان صلح بسیار سخت‌گیرانه و تحقیرآمیز ورسای بین آلمان و متفقین در ورسای فرانسه با ۴۴۰ شرط که آلمان باید آن را می‌پذیرفت امضاء شد. آدولف هیتلر در اواخر جنگ جهانی در هنگام شکست متحدین در اثر شیمیایی شدن با گاز کلر بینایی خود را موقتاً از دست داده بود. در دهم نوامبر ۱۹۱۸، روز بعد از فرار ویلهلم، خبر شکست آلمان در بیمارستان به هیتلر رسید.

با امضای معاهده صلح زمان ناامیدی مطلق برای هیتلر فرارسید. پس از جنگ، هیتلر ۲۹ ساله تقاضا کرد سرباز بماند و در ۹۶ کیلومتری مونیخ پست نگهبان زندان به او داده شد.

در پاییز ۱۹۱۹ مافوق‌های هیتلر به دلیل دیدگاه‌های ضد کمونیستی و دست‌راستی او که با ارتش هماهنگ بود، از او یک جاسوس ساختند تا افراد یا گروه‌هایی را که احتمال می‌رفت برای ارتش یا جمهوری نوپای وایمار که اداره آلمان را پس از جنگ در دست گرفته بود خطری به شمار روند را از نزدیک زیر نظر بگیرند. هیتلر حتی جاسوسی سربازان هم‌قطار خود را نیز می‌کرد و پاداش اضافی این شغل، آموزش ویژه در دانشگاه مونیخ بود. هیتلر در کلاس‌های فلسفه سیاسی حضور می‌یافت. هیتلر پس از دوره آموزش در دانشگاه مامور بررسی گروه کوچکی به نام حزب کارگران آلمان شد که بعدها به حزب نازی تغییر نام داد. هیتلر مامور بود تا ببیند آیا این گروه بالقوه می‌تواند برای ارتش دست‌راستی آلمان مضر باشد یا نه؟ این گروه فقط ۵۴ عضو داشت. در جلسه‌ای که هیتلر در آن حضور داشت خزانه‌دار گزارش داد که تنها (۲۵/۲ دلار) در صندوق حزب موجود است. اعضای گروه عقیده داشتند که کمونیست‌ها و یهودیان مسوول بیش‌تر گرفتاری‌های آلمان هستند. عقیده‌ای که بیش‌تر ارتش با آن همراه بود. هیتلر در گزارش نوشت:

« به جز چند رهنمود، چیز دیگری وجود ندارد. ته برنامه‌ای، نه اعلامیه‌ای، نه مطلب چاپ شده‌ای، نه کارت عضویتی و نه حتی مهر لاستیکی ناقابل‌ی »
با این حال افکار این حذب با افکار هیتلر همخوانی داشت و هیتلر با علاقه خود و به توصیه رفقا و مافوق‌هایش عضو پنجاه و پنجم این حزب شد. آنتون در کسلر پایه‌گذار حزب کارگران آلمان، کارگر فنی سی و پنج‌ساله‌ای بود که در نفرت هیتلر از کمونیست‌ها و یهودیان سهیم بود.

او نیز مانند هیتلر اعتقاد داشت یهودیان مسبب بسیاری از عقاید انقلابی‌اند که به آلمان آسیب رسانده و این موضوع که چند یهودی سرشناس، پس از جنگ جهانی اول جزو پایه‌گذاران جمهوری در تنگنا افتاده وایمار که اداره آلمان را در دست گرفته است، بودند؛ باعث می‌شد که هیتلر و دکسلر به یهودیان در آلمان حتی بیش‌تر بدگمان شوند.

دکسلر با وجود پایه‌گذاری حزب کارگران آلمان مدیر خوبی نبود و شم تبلیغاتی و روابط عمومی خوبی نداشت. او سمت مدیر تبلیغات را به هیتلر پیشنهاد کرد. آدولف هیتلر در سال ۱۹۱۹ مدیر تبلیغات حزب ۵۵ نفری کارگران آلمان شد و پس از آن همه چیز تغییر کرد. ...ادامه دارد